

دکتر ناصر علیزاده / دکتر حسین طاهری / دکتر ویدا دستمالچی

درس گفتارهایی دربارهٔ

نظریه‌های

ادبی جهان



آفتاب آمل

درس‌گفتارهایی دربارهٔ

نظریه‌های

ادبی جهان

دکتر ناصر علیزاده / دکتر حسین طاهری / دکتر ویدا دستمالچی

درسی گفتاورهایی درباره

نظریه‌های

ادبی جهان



سرشناسه	علیزاده، ناصر، ۱۳۳۵ -
عنوان و نام پدیدآور	درس گفتارهایی درباره نظریه‌های ادبی جهان / ناصر علیزاده، حسین طاهری، ویدا دستمالچی. / ویراستار رحمان مشتاق مهر
مشخصات نشر	تبریز: آیدین، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۳۱۲ ص.
شابک	۵-۰۶-۶۷۲۸-۶۷۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	نقد ادبی
موضوع	Literary criticism*
شناسه افزوده	دستمالچی، ویدا، ۱۳۶۴ -
شناسه افزوده	طاهری، حسین، ۱۳۶۱ -
رده بندی کنگره	PN ۸۱
رده بندی دیویی	۸۰۱/۹۵
شماره کتابشناسی ملی	۷۴۲۴۵۹۳



انتشارات یانار



انتشارات آیدین

تبریز- خیابان شریعتی شمالی - نرسیده به سینما ۲۹ بهمن

تلفن: ۳۵۵۵۳۲۵۹ - تلفاکس: ۳۵۵۳۰۵۲۳ - ۰۴۱

Email: Aydin.publication@Gmail.com

درس گفتارهایی درباره نظریه‌های ادبی جهان

دکتر ناصر علیزاده، دکتر حسین طاهری، دکتر ویدا دستمالچی

❖ چاپ اول ۱۴۰۰ تبریز ❖ شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ❖ قیمت ۶۵۰۰۰ تومان

❖ چاپ و صحافی صحاف امین ❖ طرح روی جلد از پرویز بیانی

۵-۰۶-۶۷۲۸-۶۷۲۲-۹۷۸

فهرست مطالب

پیش‌نوشتار.....	۷
-----------------	---

فصل نخست: بوطیقای زیبایی‌شناسی

نظریه‌های زیبایی‌شناسانه افلاطون.....	۱۳
نظریه‌های زیبایی‌شناسانه ارسطو.....	۲۹
نظریه زیبایی‌شناسی کانت.....	۴۵
نظریه زیباشناسی هگل.....	۶۱
پارتاس.....	۷۹

فصل دوم: نظریه‌های شکل‌گرا

فرمالیسم روسی.....	۹۷
ساختارگرایی.....	۱۳۷
پساساختارگرایی.....	۱۸۱
نظریه منطق مکالمه.....	۱۹۹
بینامتنیت.....	۲۱۵

فصل سوم: نظریه‌های مرتبط با معنا، جنسیت و روان

هرمنوتیک.....	۲۳۵
---------------	-----

۲۵۹.....فمینیس

۲۹۳.....کهن الگو

۳۰۷.....کتابنامه فارسی

پیش‌نوشتار

خوشبختانه در سال‌های اخیر درسی به نام نظریه‌های ادبی جزو واحدهای درسی دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی درآمده است، در این باب کتاب اندک نیست و در همین چند سال گذشته محققان و مترجمان شایسته‌ای دست به کار شده و کتاب‌های درخور توجهی را به علاقه‌مندان پیشکش کرده‌اند. در این زمینه بابک احمدی با آثار متعدد و وزینی از قبیل ساختار و تأویل متن بیش از دیگران تلاش کرده است تا نظریه‌های مطرح در فلسفه و ادبیات جهان را به محققان و مخاطبان ایرانی منتقل کند. قطعاً چنین آثاری برای اهل فن و آشنا به مباحث تاریخ نقد و نظریه مفید و ارزشمند است. اما دریافت و درک این نوع متون به دلیل نبود پیشینه و پشتوانه علمی، برای مبتدیان دشوار است. شاید برای رفع خلأ موجود بود که نشر مرکز کتاب کوچک و کم‌حجمی از جانان‌تان کالر را با ترجمه فرزانه طاهری به حوزه آثار مربوط به نظریه‌های ادبی افزود و مشکل حجم بالا، قیمت بالا و جزئیات مباحث را به طور کلی برطرف کرد. با وجود این مشکل دشواری زبان متن و دیرپاب بودن مباحث، برای مخاطب مبتدی

همچنان باقی ماند. ترجمهٔ نارسای کتاب و مثال‌های مطرح شده در آن که عموماً مربوط به فرهنگ اروپایی و مخصوصاً جامعهٔ انگلیسی‌زبان است، مشکل فهم را بر مخاطب مبتدی دوچندان می‌کند. مؤلفان کتاب در جستجوی درسنامه‌ای برای تدریس نظریه‌های ادبی دریافتند که بیشتر آن کتاب‌ها به دلیل ساختار و محتوای تحقیقی و تخصصی‌شان، کمتر قابل ارائه به دانشجویان به عنوان کتاب درسی - آموزشی هستند و بهره‌ای که دانشجو از مطالب آنان کسب می‌کند کمتر از مقدار تلاشی است که نویسندگان فاضل در تحقیق و نگارش برخورد هموار کرده‌اند.

با این توضیحات، نگارندگان بر اساس تجربهٔ سال‌ها تدریس و تحقیق در حوزهٔ نقد ادبی، مکتب‌های ادبی و نظریه‌های جدید، بر آن شدند تا یادداشت‌های پراکندهٔ سال‌ها را با مطالعه و تحقیقی مجدد و نظامی که شایستهٔ درسنامه‌هاست، سامان دهند. در تألیف کتاب پیش رو بیش از هرچیزی رویکردی آموزشی در نظر بوده، به همین روی در پایان هر بحث نمونه‌آوری برای فهم بیشتر و آشنایی با زبان و قلم صاحبان نظریه نقل شده است؛ اگرچه در پاره‌ای موارد به نظر می‌رسد نمونه‌ها پیچیده، سخت و تخصصی‌اند؛ اما نباید از خاطر دور داشت که اگر محتوای کتاب شرح و آموزش و تحلیل مبانی و رهیافت‌های مربوط به نظریه‌های مهم ادبی است، متن اصلی نظریه‌پردازان نیز باید در دسترس خواننده قرار گیرد تا، با زبان و ساختار فکری نویسندهٔ اصلی آشنا شود و متن مادر را خود بخواند و بهره ببرد. به عنوان مثال تا زمانی که دانشجو «نامه به یک دوست ژاپنی» را نخواند و تنها به شرح و توضیحات کتاب اکتفا کند، درک و قضاوت کاملی از ساختار شکنی «ژاک دریدا» نخواهد داشت. آثار صاحبان نظریه حکم منشأ و سرچشمه دارند و تا نمونه‌ای

کوتاه از هر کدام مطالعه نشود، دانشجو داوری درستی دربارهٔ صاحب نظریه پیدا نمی‌کند.

این کتاب در سه فصل گردآمده است، فصل اول با عنوان کلی بوطیقای زیبایی‌شناسی، قصد داشته نظریه‌های مربوط به استتیک را از افلاطون تا مکتب پاراناس تشریح کند. تا زیبایی‌شناسی ادبی چه به لحاظ مفهومی فلسفی و چه به لحاظ تجربه‌ای عینی فهمیده نشود، راه ورود به مباحث مربوط به فرم و ساختار و معنا حداقل به لحاظ سیر تطور هموار نمی‌شود.

در قرن نوزدهم و بیستم نظریه‌های افلاطون و ارسطو دوباره زنده شد و ملاک قضاوت‌های نقد آن دوره در هنر و ادبیات قرار گرفت، سپس متفکرانی همچون کانت و هگل به این مسئله پرداختند که اصولاً به چه چیزی می‌توان گفت زیبا؟ و آیا آنچه به نظر ما زیاست واقعاً زیاست؟ یا قضاوت ما از زشتی و زیبایی یک امر درونی است؟ کانت به طرز مبسوطی به تحلیل و بررسی امر زیبا و احکام ذوقی پرداخت و زشتی و زیبایی اعیان بیرونی را اعم از هنر و ادبیات از این دیدگاه بررسی کرد. هگل نیز با نظریات خاص خودش گام بزرگی در رشد تفکر هنری برداشت. بی‌شک کانت و هگل مهم‌ترین سازندگان اندیشهٔ انسان مدرن‌اند و آرا و نظریه‌هایشان نفوذی انکار ناشدنی در هنر و ادبیات دارد. بخشی از آثار این دو به‌عنوان نمونهٔ آثار در پایان مبحث مربوط آمده، طبیعتاً زبان و مباحث این دو کاملاً فلسفی، ذهنی و پیچیده است، انتظار ما آن است که مخاطب متوجه این قضیه باشد که گزینش بخشی از آثار این دو فیلسوف و اندیشمند برجسته، برای آشنایی مستقیم و بلافصل مخاطب با خود این دو است و چنان که ذکر شد این کار باعث قضاوت صحیح‌تر و آشنایی بیشتر با موضوع مورد بحث است.

فصل دوم کتاب شامل مجموعهٔ نظریه‌هایی است که در باب فرم و ساختار از روسیه تا شیکاگو مطرح شده است و طبیعتاً نگاهی به پسامدرنیسم نیز دارد. مهم‌ترین نظریه‌هایی که در فرمالیسم روسی، ساختارگرایی و پساساختارگرایی مطرح بوده در این کتاب بررسی و شرح شده و تلاش بر آن بوده تا مخاطب با بزرگان و آفرینندگان نظری و ادبی حوزه‌های مورد بحث بیشتر آشنا شود. البته در پایان تمامی بخش‌های هر سه فصل، یادداشت‌های مجزایی تهیه شده که هم شامل ارجاع‌های داخل متن است و هم شامل توضیح‌های مفیدی که به لحاظ ناهمگونی با متن اصلی و یا توضیح اضافه بر مطالب، به آنجا منتقل شده است.

فصل سوم با عنوان نظریه‌های مرتبط با معنا، جنسیت و روان به سه نظریهٔ بزرگ و مهم هرمنوتیک، فمینیسم و آرکی‌تایپ اختصاص داده شده است. مباحث مطرح شده، گسترده و قابل بسط است ولی راهکار ما انتخاب و گزینش مسائل مهم‌تر بوده است.

این مجموعه وامدار آثار پیش از خود در این حوزه است. در پایان با احترام به مؤلفان آن‌ها - که صاحبان تقدم و فضل هستند - اظهار امیدواری می‌کنیم که این کتاب با پیشنهاد‌های سازندهٔ صاحبان فن، بهتر و کامل‌تر شود.

فصل تحت

بو طيقای زیبایي شناسی

نظریه‌های زیبایی‌شناسانه افلاطون

افلاطون^۱ را نخستین منتقد متفکر در تاریخ نقد هنر می‌دانند. وی اگرچه با طرح نظریه «مِثْل»^۲ بحث تقلید^۳ در هنر را به شدت به چالش کشید، و با نظریه «مدینه فاضله»^۴ کارکرد شعری ادبیات را تا حد ابزاری در خدمت ایدئولوژی و دولت‌شهر پایین آورد، با این‌همه، چون آغازکننده تبیین اصول و قوانینی برای هنر و از جمله ادبیات بوده و باعث شده‌است منتقدان و نظریه‌پردازان دوره‌های بعد در برابر آرای مستبدانه‌اش اغلب واکنش‌های نظری کامل‌تری نشان دهند، می‌توانیم افلاطون را بنیانگذار نقد در حوزه هنر و زیبایی بنامیم.

نظریه‌های افلاطون در باب زیبایی به طور پراکنده در کتاب‌ها و رساله‌های متعدّدش با موضوعات مختلف آمده‌است. بنابراین آنچه تحت عنوان نظریه افلاطون درباره زیبایی، هنر و شعر به طور مستقل بررسی می‌شود، معمولاً حاصل سخنان وی از یک یا چند اثر اوست؛ گاهی هم از زبان استادش سقراط^۵، دیدگاهی درباره زیبایی ارائه می‌کند که با نگاه افلاطون تفاوتی ندارد و درواقع می‌توان نتیجه گرفت که سقراط رساله‌های افلاطون، استادی است که یافته‌های شاگردش را مدام تأیید می‌کند؛ یا برعکس. آثار افلاطون پر از سخنانی است که از

سنت تفکر استادش تجاوز نکرده است، هم‌چنان که خود وی نیز صراحتاً در رساله «قوانین» تأکید می‌کند روی برگرداندن از تفکرات کهن و قدیمی و گرویدن به هرچه تازه است، بدعتی خطرناک برای جامعه و جوانان محسوب می‌شود.

«بحث زیبایی و حقیقت آن در آثار افلاطون به‌ویژه هippias بزرگ، فیلس، رساله مهمانی و کتاب دوم قوانین مورد تأمل جدی قرار گرفت و خود آغازی بود بر تبیین عقلانی یا دست کم کوشش عقل برای ادراک مفهومی که چندان به حدود و ثغور عقل پایمند و متعهد نبود. افلاطون در هippias با ذکر سؤالی که زیبا چیست؟ مفاهیمی چون تناسب، سودمندی و لذت را در تعریف زیبایی رد می‌کند. در رساله کراتیوس، زیبایی صفت خرد می‌شود و نهایت در رساله فلیس، بدین اعتقاد می‌رسد که اندازه و تناسب زیبایی را پدید می‌آورند و بنابراین زیبایی یکی از سه رأس اصلی خیر^۶ می‌شود^۷؛ یعنی: اعتدال، حقیقت و زیبایی... در نزد افلاطون، زیبایی هویتی مثالی و مبتنی بر خیر داشت درحالی‌که هنر در ورطه فلسفه خاص افلاطون به دلایلی چون حسی بودن، دوری از حقیقت (یا تقلید تقلید)^۸، فقدان قابلیت معرفت‌زدایی و عدم تطابق با تعریف حقیقت (که انطباق با واقع بود) سرنوشتی متفاوت با زیبایی داشت»^۹.

۱ - درباره زیبایی

افلاطون معتقد است زیبایی و هنر، یکی از اشکال فن^{۱۰} است؛ هر فنی که دوش شرط اساسی و اصلی را داشته باشد؛ اول این‌که فن باید سودمند باشد. از آنجایی که همه حرفه‌ها و هنرها مدلولی از یک لفظ و دال فن قرار می‌گیرند، مثلاً زیبایی شعر یا موسیقی با زیبایی ساختمان یا کشتی مقایسه می‌شود؛ نتیجه هم برتری فنون و حرفه‌هایی مثل معماری و کشتی‌سازی است؛ زیرا سودمندی‌اش، عینی و قابل اثبات با ابزارهای حسی است.

در مرحله دوم فن باید درستی را رعایت کرده باشد. درستی در تعبیر افلاطون مفهومی کاملاً «دوسو نگر» و دوجانبه است. در تعبیر افلاطون حتی عشق نیز دوسویه است؛ عشق شهوانی و عشق راستین. و هنر زاده عشق راستین است. درستی یک اثر را هم باید قوانین و داوران تربیتی دولت‌شهر تأیید کنند؛ یعنی اثر باید به حکم قانون زیبا شمرده شود؛ و هم شباهت یا مطابقت اثر خلق شده با الگوی آن تأیید شود. برای به دست آوردن میزان مطابقت، مخاطب یا داور باید بداند هدف اثر، خلق چه الگویی بوده و اصل آن الگو چیست؟ در این صورت تشخیص «درستی» اثر حاصل می‌شود. بنابه شرط دوم نیز افلاطون فنون صنعتی و حرفه‌های گوناگون را به فنون هنری ترجیح می‌دهد؛ چون نشان دادن درستی صنایع و حرفه‌ها با ابزار دقیق ممکن است؛ اما در هنرهای مثل موسیقی و شعر تقریباً این امکان وجود ندارد. شرط دوم افلاطون در تئوری «زیبایی» در سنت نقادی هنر غربی بسیار تأثیرگذار بود.

۲- درباره شعر

شاعران در مدینه فاضله افلاطون جایگاهی ندارند، افلاطون تعریف «زیبایی» را در لابه‌لای سخنان مفصلش گنجانده است. آنچه شاعران خلق می‌کنند با اصول زیبایی افلاطونی هم‌خوان نیست؛ شعر شاعر غیروابسته به ایدئولوژی دولت‌شهر، چون هم‌سو با شعارها و اهداف سیاسی و اخلاقی آن نیست سودمند هم نیست. از سوی دیگر الگوی شاعر در خلق اثر ادبی اغلب الگویی وحی‌آمیز، شهودی و الهامی است. چنان الگویی قطعاً برای کسی جز خود شاعر قابل شناسایی نیست. پس چگونه می‌توان معیار مطابقت اثر خلق شده با الگوی اصلی را به دست آورد؟ هم‌چنین شاعر در لحظه‌های شهود و جنون نمی‌تواند به باید‌ها و نبایدهای دولت‌شهر

پایند بماند. بنابراین بازهم طبق شرط اول، شعر، هنر زیبا محسوب نمی‌شود. البته افلاطون دلایل متعدد دیگری هم در توجیه راه‌ندادن شاعران به دولت‌شهر خود می‌آورد؛ از جمله اینکه هرگونه تعدی از سنت فکری و اخلاقی پیشینیان و پرداختن به امور نو، بدعتی خطرناک و باعث گمراهی جوانان است. شعر و ادبیات چون برساخته خلایق و نوگرایی‌های تصویری و زبانی است، پس مایه گمراهی است.

اما یکی از مهم‌ترین دلایل کشمکش‌های غیر قابل حل نظریه‌های افلاطون با هنر شاعری، نظریه مُثُل است. طبق نظریه مثل، کل هستی نسخه‌بدل و سایه‌ای از ساحتی ماورایی به نام هستی مثلی است. در بحث زیبایی دیدیم که مطابقت با الگو یکی از شرط‌های مهم افلاطون است. افلاطون هنرهای غیرصنعتی و غیرتولیدی را به دلیل الگوبرداری از یک نسخه‌بدل (جهان هستی) فاقد ارزش می‌شمارد. نظریه مثل ارتباط هنرهای غیرتولیدی را با حقیقت کاملاً رد می‌کند. حقیقت در جهانی است که دسترسی به آن ممکن نیست. چگونه شاعر می‌تواند ادعا کند از یک احساس حقیقی الگو گرفته است. این گونه است که درک زیبایی هنرهایی مثل شعر پشت نظریه‌های مستبدانه دولت‌شهر به تعویق می‌افتد تا زمانی که ارسطو پاسخ جدیدی در جواب استاد آرمانگریش ارائه کند.

نمونه اثر

هیپاس (بزرگ)

«سقراط: دوست من، نیک بنگر: سؤال آن مرد این نیست که چه چیز زیباست، بلکه این است که «زیبا» چیست؟

هیپاس: اکنون فهمیدم و چنان پاسخی خواهم داد که خاموش شود و دیگر نتواند ایرادی بگیرد. سقراط، اگر بخواهیم به او پاسخی درست بدهیم باید بگوییم: دختر زیبا، زیباست...

سقراط: ولی هیپاس، بگذار در این سخن تأملی بیشتر کنیم. گمان می‌کنم آن مرد پس از آن که پاسخ مرا شنید خواهد گفت: سقراط، نزدیک‌تر بیا و پاسخ این سؤال را هم بده. همه چیزهایی که زیبا می‌شماری، در صورتی زیبا توانند بود که خود «زیبا» وجود داشته باشند؟ در پاسخش خواهم گفت: آری، اگر تصدیق کنیم که دختر زیبا «زیبا»ست، ناچار باید بگوییم که همه چیزهای زیبا، زیبایی خود را از او دارند...

سقراط: آن مرد خواهد گفت «سقراط، مگر مادیان زیبا، که خدا هم بدین صفت ستوده است، زیبا نیست؟» هیپاس، به این سؤال چه پاسخ بدهیم؟ پاسخی داریم جز این که بگوییم مادیان زیبا هم «زیبا»ست؟ یا می‌توانیم منکر زیبایی چیزی زیبا شویم؟

هیپاس: سقراط، حق با توست و خدا نیز حق دارد مادیان را بستاند؛ زیرا مادیان‌های شهر ما به‌راستی زیبا هستند.

سقراط: آن‌گاه آن مرد خواهد گفت «چنگ زیبا هم زیباست؟» هیپاس به این سؤال چه پاسخ خواهیم داد جز این که بگوییم: آری چنین است. **هیپاس:** پاسخ ما همین خواهد بود...

سقراط: من آن مرد را نیک می‌شناسم و می‌دانم که بی‌درنگ خواهد گفت «مگر دیگ سفالی زیبا نیست؟»

هیپاس: سقراط، درست است که دیگ هم اگر زیبا ساخته شده باشد؛ زیباست ولی چنان ارجی ندارد که آن را با دختر یا مادیانی زیبا برابر بشماریم و زیبا بخوانیم.

سقراط: می‌دانم چه می‌گویی. می‌خواهی به آن مرد بگوییم: مگر نشنیده‌ای که هراکلیتوس گفته‌است زیباترین بوزینه‌ها در مقام مقایسه با آدمیان زشت است؛ همچنان که به قول هیپاس زیباترین دیگ‌ها در مقام مقایسه با دختران زیبا زشت می‌نماید؟ هیپاس، به عقیده تو باید چنین پاسخ بدهیم؟

هیپاس: آری سقراط این پاسخ درست است.

سقراط: یقین دارم که آن مرد پس از شنیدن پاسخ ما خواهد گفت: «سقراط، اگر دختران را با خدایان مقایسه کنیم نتیجه جز آن خواهد بود و زیباترین دختران زشت نخواهند نمود؟ مگر مقصود هراکله‌ایتوس، که به قولش استناد جستی، این نیست که خردمندترین آدمیان در مقام مقایسه با خدایان بوزینه‌ای بیش نیست، خواه به دانش و خرد و خواه به زیبایی؟». پس، هیپاس گرامی، باید تصدیق کنیم که دختران زیبا در مقام سنجش با خدایان زشت‌اند؟

هیپاس: منکر این حقیقت نمی‌توان شد.

سقراط: ولی اگر این حقیقت را تصدیق کنیم آن مرد خواهد خندید و خواهد گفت «سقراط به یاد داری که چه پرسیدم؟» خواهم گفت: البته به یاد دارم. پرسیدی که خود «زیبا» چیست؟ خواهدگفت «با این که سؤال من راجع به خود زیبا بود، تو در پاسخ چیزهایی را نام بردی که به تصدیق خودت، هم زیبا هستند و هم زشت» و من ناچار خواهم شد بگویم: آری حق با توست. هیپاس، اگر به جای من بودی پاسخی دیگر می‌دادی؟

هیپاس: نه، من نیز همان پاسخ را می‌دادم، زیرا حق با اوست و آدمیان در مقام سنجش با خدایان زشت‌اند.

سقراط: آن‌گاه خواهد گفت «اگر پرسیده بودم آن چیست که هم زیباست و هم زشت، و تو چنان پاسخ می‌دادی پاسخت درست بود. ولی اکنون هنوز به این عقیده‌ای که خود زیبا، که هرچیز فقط در صورتی که از آن بهره‌ور شود زیبا می‌گردد، دختر یا مادیان یا چنگ است؟».

هیپاس: سقراط، اگر مقصود او این است به آسانی می‌توان پاسخ داد که خود زیبا، که همه چیز زیبایی خود را از آن دارند، چیست؟ چنین می‌نماید که آن مرد بسیار ساده‌لوح است و نمی‌داند کدام چیزها زیبا هستند. اگر بگویی «آن زیبا که به دنبالش می‌گردی، زر است» سر فرو خواهد آورد و ایراد نخواهد

گرفت؛ زیرا همه می‌دانند که زر به هرچه افزوده شود آن را زیبا می‌کند؛ گرچه پیش از آن زشت بوده باشد.

سقراط: ولی، هیپاس گرامی، آن مرد را نمی‌شناسی و نمی‌دانی که چقدر خرده گیر است.

هیپاس: با این همه مجبور است که در برابر سخن حق تسلیم شود وگرنه همه به ریشش خواهند خندید.

سقراط: ولی می‌دانم که در برابر آن سخن تسلیم نخواهد شد و حتی به ریش من خواهد خندید و خواهد گفت «ای مرد خودپسند، فایدیاس را هنرمند کوچکی می‌دانی؟» و ناچار خواهم گفت: نه! هیپاس: البته باید چنان بگویی.

سقراط: اگر تصدیق کنم که فایدیاس هنرمندی بزرگ بوده است، خواهد گفت «گمان می‌کنی فایدیاس چیزی را که تو زیبا می‌نامی نمی‌شناخت؟» خواهم گفت مقصودت چیست؟ خواهد گفت «می‌دانی که فایدیاس چشم‌ها و روی و دست‌ها و پاهای پیکره آتیه را از عاج ساخت نه از زر. می‌پنداری به علت نادانی چنان کرد چون نمی‌دانست که زر به هر چه پیوندد زیبا می‌سازد؟». هیپاس، اگر چنین بپرسد چه بگوییم؟

هیپاس: پاسخ این سخن دشوار نیست. خواهیم گفت: فایدیاس حق داشت چنان کند، زیرا هرچه از عاج ساخته شود زیباست.

سقراط: خواهد گفت «پس چرا چشم‌های پیکره را از سنگ ساخت، نه از عاج؟ یا معتقدی که سنگ زیبا نیز زیباست؟» هیپاس، چه بگوییم؟ تصدیق کنیم که سنگ نیز زیباست؟

هیپاس: البته تصدیق می‌کنیم که سنگ نیز اگر در مقام متناسب به-کار رود زیباست.

سقراط: خواهدگفت «پس اگر در چیزی عاج و طلا را در مقام متناسب به کار برند، آن چیز زیبا می‌نماید و گر نه زشت است؟» این سخن را نیز تصدیق کنیم؟
هیپاس: البته باید تصدیق کنیم که اگر چیزی با چیز دیگر متناسب افتد آن را زیبا می‌کند.

سقراط: آن مرد خواهدگفت «اگر در آن دیگ سفالی که بیشتر درباره‌اش سخن گفتیم، آشی بپزیم متناسب‌تر آن است که آتش را با قاشق زرین به هم بزنیم یا با قاشقی از چوب انجیر؟».

سقراط: برای دیگ سفالی و آتش کدام قاشق متناسب‌تر است؟ گمان می‌کنم قاشقی که از چوب انجیر ساخته شده باشد، متناسب‌تر است چون آتش را خوشبو می‌کند و دیگ را نمی‌شکند و آتش را نمی‌ریزد و آتش را خاموش نمی‌کند و کسانی را که منتظر خوردن آتش‌اند، از غذایی گوارا محروم نمی‌سازد و قاشق زرین ممکن است سبب همه آن زیان‌ها شود. پس اگر موافقی بگذار به آن مرد بگویم قاشق چوبی متناسب‌تر از قاشق زرین است.

آن مرد خواهدگفت «اگر قاشق چوبی متناسب‌تر است پس باید زیاتر باشد».
هیپاس: سقراط، چون تصدیق کرده‌ای که متناسب زیاتر از نامتناسب است...
سقراط: پس باید تصدیق کنم که قاشق چوبی زیاتر از قاشق زرین است؟
هیپاس: سقراط می‌خواهی بگویم که به او چه پاسخ بدهی و زیبا را چگونه باید وصف کنی تا از سخن درازی او رهایی یابی؟

سقراط: البته می‌خواهم. ولی نخست پاسخی را که درباره قاشق‌ها باید داد به من بیاموز. کدام یک را باید متناسب‌تر و زیاتر بخوانم؟

هیپاس: اگر میل داری بگو قاشق چوبین متناسب‌تر و زیاتر است.

سقراط: با این پاسخ آشکار شد که زر زیاتر از چوب انجیر نیست. اینک سخن تازه‌ای را که می‌خواستی بیان کنی بیار و بگو که خود «زیبا» چیست؟

هیپاس: گوش فرا دار تا بگویم. در پاسخ این سؤال که «زیبا» چیست، باید چیزی را نام ببریم که هیچ‌گاه و در هیچ‌جا و در مقام مقایسه با هیچ‌چیز و به دیده هیچ‌کس زشت ننماید.

سقراط: آفرین هیپاس! مقصود مرا نیک دریافته‌ای...

سقراط: آن مرد خواهد گفت «بدین زودی سؤال مرا از یاد بردی؟ پرسیدم خود «زیبا» چیست که با هرچه بیامیزد، خواه سنگ باشد یا چوب یا آدمی یا خدا یا گفتار یا کردار یا شناسایی، به آن زیبایی می‌بخشد. باز تکرار می‌کنم و به آواز بلند می‌پرسم که خود «زیبا» چیست؟... اندکی پیش سخن از زر به میان آوردی و گفתי زر هرجا که متناسب به کار رفته باشد زیاست و گر نه زشت، و این قاعده را درباره همه‌چیز صادق دانستی. اکنون نیک بنگر، شاید همین تناسب، و به‌طور کلی خود تناسب، زیاست؟

هیپاس: آری به راستی زیاست.

سقراط: تناسب در هرجا باشد سبب می‌شود که هرچه از آن بهره دارد زیبا بنماید یا به‌راستی زیبا باشد؟

هیپاس: به نظر من چنین می‌آید که...

سقراط: مرادم از این که گفتم سبب می‌شود چیزی زیبا بنماید، این است که مثلاً مردی زشت اندام اگر جامه و کفشی بپوشد که اندامش را یاراید زیبا می‌نماید. چنین نیست؟ پس اگر تناسب سبب شود که چیزی زیباتر از آنچه هست بنماید، باید گفت تناسب نوعی فریب است نه آنچه به دنبالش می‌گردیم. آنچه ما می‌جویم چیزی است که همه چیزهای بزرگ به علت بهره‌داشتن از خود «بزرگی» بزرگ‌اند. زیرا بزرگی سبب می‌شود که آن چیز بزرگ باشد هرچند بزرگ ننماید. مراد ما از این که می‌پرسیم «زیبا» چیست، این است که

می‌خواهیم بدانیم آن چیست که هرچه از آن بهره دارد زیباست هرچند زیبا ننماید. پس آنچه می‌جویم نمی‌تواند تناسب باشد، زیرا تناسب، چنان‌که دیدیم، سبب می‌شود که چیزها زیاتر از آنچه هستند بنمایند و مانع می‌شود از این‌که هرچیز چنان‌که هست نمایان گردد. ما می‌خواهیم بدانیم آن چیست که سبب می‌شود چیزی به‌راستی زیبا باشد، خواه زیبا بنماید و خواه نه.

سقراط: اگر چیزهای زیبا همیشه و در نظر همه کس زیبا می‌نمودند چنین نمی‌شد، و اگر «زیبا» تناسب بود و سبب می‌گردید که چیزها زیبا باشند و زیبا بنمایند، هرچیز زیبا همیشه و در نظر همه کس زیبا می‌نمود. پس اگر تناسب سبب می‌شود که چیزها زیبا باشند، باید تصدیق کنیم که تناسب همان «زیبا» است، نه چیزی که سبب می‌شود که چیزها زیبا بنمایند. ولی اگر تناسب سبب می‌شود که چیزها زیبا بنمایند، باید بگوییم تناسب آن نیست که می‌جویم؛ زیرا آنچه می‌جویم چیزی است که سبب می‌شود چیزها به‌راستی زیبا باشند. ولی هیپاس گرامی، چیز واحد هیچ‌گاه نمی‌تواند هم سبب هستی باشد و هم سبب نمود. پس در مورد تناسب باید یکی از دو شق را بگزینیم: یا آن‌را سبب زیبا بودن چیزها بدانیم یا سبب زیبا نمودن آن‌ها.

هیپاس: سقراط باید بگوییم تناسب سبب می‌شود که چیزها زیبا بنمایند.

سقراط: دریغا که علمی که درباره زیبا یافته بودیم یک‌باره از دستمان گریخت؛ زیرا عیان شد که تناسب غیر از زیباست.

هیپاس: آری گریخت ولی نفهمیدم چگونه گریخت...

سقراط: ... می‌گویم زیبا چیزی است که **سودمند** باشد؛ علت این‌که زیبا را چنین تعریف می‌کنم این است که می‌اندیشم هنگامی که چشم‌را زیبا می‌خوانیم مرادمان چشمی نیست که توانایی دیدن ندارد، بلکه چشمی است که توانایی دیدن دارد و از این رو **سودمند** است.

هیپias: درست است.

سقراط: هم چنین است وقتی که می‌گوییم این تن برای دوییدن زیاست و آن تن برای کشتی گرفتن و یا هنگامی که اسب یا خروس یا کبک را زیبا می‌خوانیم، این قاعده دربارهٔ ظرف‌ها و وسایل باربری زمینی و دریایی مانند کشتی‌های باربری و جنگی و اسباب زندگی و آلات موسیقی و کارها و قوانینی صادق است و ما همهٔ آن‌ها را بدان جهت زیبا می‌خوانیم که سودمندند. به عبارت دیگر هریک از آن‌ها را با توجه به این که طبیعتش چگونه است و چگونه ساخته شده و چه وقت برای کدام منظور سودمند است زیبا می‌شماریم و چیزی را که به هیچ کار نباید زشت می‌دانیم. تو در این باره عقیدهٔ دیگری داری؟ پس حق داریم که بگوییم که هرچه سودمند است زیاست؟

هیپias: آری.

سقراط: من چنین می‌اندیشم که هرچه توانایی برآوردن منظوری را دارد، برای آن منظور سودمند است و هرچه فاقد آن توانایی است بی فایده است.

هیپias: درست است.

سقراط: پس توانایی زیاست و ناتوانی زشت؟

هیپias: این سخن درست است و بهترین دلیل درستی آن را در زندگی سیاسی می‌توان یافت؛ زیرا در امور سیاسی و دولتی توانایی زیاتر از هر چیز است و ناتوانی زشت‌تر از همه چیز.

سقراط: آیا می‌توانی توانایی به بد کردن را زیبا و سودمند بشماری؟

هیپias: به هیچ وجه.

سقراط: پس هیپias، آشکار شد که زیبا توانایی و سودمندی نیست؟

هیپias: ولی سقراط توانایی بر کار خوب و سودمندی برای کارهای

خوب، زیاست.

سقراط: ولی آشکارا دیدیم که توانایی و سودمندی به هر حال و به خودی خود زیبا نیست و گمان می‌کنم روح ما می‌خواست این نکته را بر ما عیان سازد که زیبا عبارت است از توانایی بر کار نیک و سودمندی برای کارهای نیک.

هیپاس: چنین می‌نماید.

سقراط: ولی مگر این همان سودمند نیست؟

هیپاس: همان است.

سقراط: پس تن‌های زیبا و قوانین زیبا و دانایی و هرچه بیشتر زیبا شمردیم به علت سودمندی زیبا هستند؟

هیپاس: روشن است.

سقراط: پس زیبا همان سودمند است؟

هیپاس: البته.

سقراط: مگر سودمند سبب نمی‌شود که خوب پدید آید؟

هیپاس: درست است.

سقراط: هر چه اثری پدید آورد علت است، چنین نیست؟

هیپاس: چنین است.

سقراط: پس زیبا علت خوب است؟

هیپاس: بی‌گمان.

سقراط: اگر زیبا علت خوب باشد، باید گفت خوب، معلول زیباست و شاید ما زیبا را بدان جهت می‌جویم که معلول و نتیجهٔ آن یعنی خوب را خواستاریم و معتقدیم که زیبا پدر خوب است.

هیپاس: خوب گفتی سقراط مطلب همین است.

سقراط: این نیز خوب است که می‌گوییم پدر، پسر نیست و پسر، پدر نیست؟

هیپياس: آری بسیار خوب است.

سقراط: این نیز خوب است که می‌گوییم معلول، علت نیست و علت، معلول نیست؟

هیپياس: این نیز خوب است.

سقراط: پس دوست گرامی آشکار شد که خوب، زیبا نیست و زیبا، خوب نیست.

سقراط: پس معلوم می‌شود عقیده کسانی که زیبا را سودمندی و توانایی به کار خوب می‌دانند مضحک‌تر از سخن کسی است که دختر و مادیان را زیبا می‌خوانند.

هیپياس: چنین می‌نماید.

سقراط: اگر بگوییم هرچه برای ما ایجاد لذت می‌کند زیباست، با آن سخن می‌توانیم از معرکه پیروز به درآئیم؟ مرادم این جا هر لذتی نیست، بلکه تنها لذتی است که از راه چشم و گوش به دست می‌آید. می‌دانی که ما از دیدن جوانان زیبا و نقش‌های خوش‌رنگ و تصویرها و پیکره‌های زیبا و شنیدن آواز خوش و نغمه چنگ و خطابه شیوا و شعر خوب لذت می‌بریم. اگر در پاسخ آن مرد خرده گیر بگوییم «زیبا لذتی است که از راه چشم و گوش به دست می‌آید» گمان می‌کنی با این سخن می‌توانیم دهان او را ببندیم؟

هیپياس: سقراط تعریف خوبی یافتی.

سقراط: بگذار اندکی بیشتر ببیندیشم. آیا ادعا خواهیم کرد که کارهای زیبا و قوانین زیبا چون برای ما از راه چشم و گوش لذت می‌آورند زیبا هستند؟ یا این چیزها را از نوع دیگر خواهیم شمرد؟ گوش فرادار: شاید زیبایی قوانین و کارها را نیز از راه چشم و گوش درمی‌یابیم؟ بگذار آن نظریه را که گفتیم زیبا لذتی است که از راه چشم و گوش به دست می‌آید بررسی کنیم، بی آن که موضوع قوانین و مانند آن‌را در نظر آوریم. اگر آن مرد بگوید «سقراط و هیپياس به

چه علت لذت‌هایی را که زیبا می‌خوانید از دیگر لذت‌ها جدا می‌کنید و لذائی را که از راه حواس دیگر به دست می‌آیند مانند خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی، زیبا نمی‌شمارید؟ ادعا می‌کنید که این کارها لذت آور نیستند و لذت تنها از راه دیدن و شنیدن حاصل می‌شود؟» به او چه پاسخ خواهیم داد؟

هیپاس: سقراط اگر چنان بپرسد ناچاریم تصدیق کنیم که آن کارها نیز لذت آورند.

سقراط: آن‌گاه خواهد گفت «پس چرا نام لذت را از آن‌ها دریغ می‌کنید و منکر زیبایی آن‌ها می‌شوید؟» و ما پاسخ خواهیم داد: اگر به جای آن‌که بگوییم خوردن لذت آور است بگوییم خوردن زیباست یا بوییدن بوی خوش را به جای لذت آور، زیبا بخوانیم همه به ما خواهند خندید. از آمیزش جنسی نیز با این‌که همه آن را بسیار لذت بخش می‌خوانند، همیشه باید دور از چشم دیگران برخوردار شد تا کسی نبیند؛ زیرا زشت‌ترین چیزهاست. هیپاس گرامی اگر چنین بگوییم آن مرد خواهد گفت «اکنون مقصودتان را دریافتم. آن کارها را چون مردمان، زیبا نمی‌خوانند زیبا نمی‌شمارید ولی از شما نپرسیده بودم که چه چیز در نظر مردمان زیباست، بلکه پرسیده بودم که زیبا چیست...»

سقراط: آن مرد خواهد گفت «پس می‌گویید زیبا لذتی است که سودمند باشد؟» من خواهم گفت: آری. تو چه خواهی گفت؟

هیپاس: من نیز همان‌را خواهم گفت.

سقراط: خواهد گفت «سودمند سبب پیدایش «خوب» است و بیشتر دیدیم که علت، غیر از معلول است. پس باز می‌خواهید به سخن پیشین برگردید؟ چون علت، غیر از معلول است، پس خوب غیر از زیباست، و زیبا غیر از خوب». هیپاس، گمان می‌کنم ناچاریم سخن او را بپذیریم؛ زیرا حرف حق را نمی‌توان رد کرد».